



پیرو پائولو پازولینی

ترجمه: پیروز ملکی

پروژه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مقوله‌ها  
رسانه‌های علوم انسانی

## در خدمت فرهنگ کاذب قدرت

با حاضرین ، با ناظرین - با برادران آن موقعیت - زبان دیگری  
بغیر از حرف بکار می‌گرفتند .

چیزی که در آنها جانشین زبان حرفی سستی شده و آنرا  
زائد کرده بود - و از اینها گذشته بخوبی در حیطه وسیع «علامات»  
یعنی در سیولوژی زبان جاگیر میشد - زبان موی آنها بود .

فقط يك علامت بود - یعنی موهای بلند روی شانه  
ریخته - و در این علامت یگانه تمامی علامات ممکن يك زبان  
سازمان یافته تمرکز یافته بود. این پیام بی صدا و منحصر جسی  
و فیزیکی آنها چه میگفت ؟

میگفت : « ما موبلند هستیم . ما به طبقه‌ای از انسانها  
تعلق داریم که در این روزها در دنیا ظاهر شده‌اند ، و مرکز ظهور  
این طبقه جدید انسانها در آمریکاست ، و شما ولایتی‌ها (که در  
آن مورد بخصوص پراک بود ) نسبت به آن جاهلید بنابر این ما

اولین باری که مو بلندها را دیدم ، در پراک بود.  
در سرسرای هتل بودم که دو جوان خارجی وارد شدند، موهایشان  
بلند بود و تا سرشانها میرسید . از سرسرای هتل گذشتند و در  
گوشه‌ای دور افتاده سرمیزی نشستند . نیم ساعتی آنجا ماندند ،  
حاضرین آنها را نگاه میکردند ، و منهم همینطور ، و بعد هم  
رفتند . چه در موقع گذشتن از میان جمعیت میان سرسرای و چه  
در موقع نشستن در آن گوشه ، آن دو با هم حرف نزدند (شاید هم  
چند کلامی با هم زمزمه کردند - خوب بیاد ندارم - بپر حال  
تصور میکنم چند کلام حرف کاملا معمولی بوده باشد ) .

در واقع در آن موقعیت بخصوص - میتوان گفت موقعیت  
عمومی ، اجتماعی و شاید هم حتی بتوان گفت رسمی آنها ادا به  
حرف زدن احتیاج نداشتند . سکوت آنها دقیقا گویای نقش آنها  
بود . و بسادگی و به علت آنکه حرف زائد بود آنها برای گفتگو

برای شما جنبه ظهور داریم . ما به رسالت خود عمل میکنیم ، ما برای خود معرفتی داریم که مارا انباشته و تماما ارضاء کرده است . ما لفظا و منطقا چیزی نداریم تا بر پیغام فیزیکی و علم وجودی موهای خود بیافزاییم . معرفتی که ما را انباشته است ، و همچنین رسالت ما ، در آینده به شما نیز تعلق خواهد گرفت . فعلا يك «نو» است ، يك «نو» عظیم ، که با جنجال خود در دنیا انتظاری خلق کرده است : به این انتظار خیانت نخواهد شد . بورژواها حق دارند که مارا با وحشت و نفرت نظاره کنند ، زیرا که ما بابلندی موهایمان آنها را مطلقا نفی میکنیم . ولی ما ربا مردم بی ادب و وحشی اشتباه نکنید : ما مسئولیت خود را بخوبی میشناسیم . ما شما را نظاره نمیکنیم ، سرمان به کار خودمان است . شما هم همینطور عمل کنید ، و در انتظار وقایع باشید . . .

من گیرنده این پیغام بودم و فوراً آنرا گرفتم توانستم آنرا بفهمم : زبانی فاقد دستور و قاعده و لغتنامه و ضبط و ربط ، ولی فوراً قابل فهم ، چرا که از نقطه نظر سیولوژیکی هم ، چیزی نبود مگر شکلی از اشکال آن « زبان حضور جسی » که انسانها همیشه از آن استفاده کرده اند .

فهمیدم و فی الجمله از آن دو نفر کراهتی در دل احساس کردم .

و بعدها مجبور شدم کراهت را کنار بگذارم ، و از مو بلندها در مقابل حمله پلیس و فاشیست ها دفاع کنم ! طبیعتاً و علی الاصول طرفدار لیونیک تناثر شدم و بیتل ها و غیره ... و اصولی که مرا در کنار آنها قرار دادند اصولی بودند مطلقاً دموکراتیک . تعداد مو بلندها نسبتاً زیاد شد - عین مسیحیان اولیه : ولی عجیب آن بود که باز هم بطرز معجزه آسانی ساکت مانده بودند ، موهای بلند تنها واقعی ترین پیغام آنها باقی مانده بود ، و به دیگر قضایا اهمیتی نمیدادند . حرف زدن آنها در وجودشان تجلی کرده بود . ناگویی آنها اعتراض آنها بود .

آن مو بلندهای سالهای ۶۶ و ۶۷ . با آن زبان نا ساخته و متبلور فقط در آن نشانه یکنواخت موهای خود چه میگفتند ؟

میگفتند : « تمدن مصرفی حال ما را بهم رفته است ، ما بصورتی رادیکال اعتراض میکنیم . ما بارد این تمدن علیه آن پادزهر میپاشیم . بنظر شما اوضاع خوب پیش میرفت ، هان ؟ نسل ما میبایست با جامعه شما یکدست و در آن حل شود ؟ ولی واقعیت اینطور نیست . ما در مقابل این جنون که از ما فقط « مجری » میطلبند بیا خاسته ایم . ما ارزش های روحانی تازه ای در این یکدستی و بی رنگی فرهنگ بورژوازی خلق خواهیم کرد ، و آنهم در آستانه تکامل و تحقق کامل فرهنگ بظاهر آزاد و لذب طلب بورژوازی . قیام ما خروشی است عظیم و همراه با قهری انقلابی ( یعنی قهر انقلابی بدون قهر ! ) ، زیرا که انتقاد ما به این جامعه موجود انتقادی است در برگیرنده سرپای آن و خدشه ناپذیر . »

تصور نمیکنم که اگر از آنها با زبان لفظی سنتی خودمان سوال میکردیم ، میتوانستند به صورت ساخته بالا مضار و علت وجودی های خود را بیان کنند : ولی در واقع موهای آنها چنین چیزی میگفت . و اما در مورد نظر شخصی ام به آنها ، باید بگویم که از همان اوائل شك کردم که این « سیستم علامات » آنها محصول يك فرهنگ کاذب اعتراضی باشد که در مقابله با فرهنگ کاذب قدرت حاکم قرار گرفته است ، به این انقلاب غیر مارکسیستی آنها مشکوک بودم . ولی با تمام این اوصاف مدتها طرفدار آنها بودم و لااقل عنصر آناارشیستی ایدئولوژی من آنها را بخود می پذیرفتم .

زبان آن موها ، هر چند که گویا نبود ، بهر حال از « چیزهای جسی سخن میگفت . شاید هم از چپ جدید ، جسی که از بطن

دنیا بورژوازی زاده شده بود ( شاید هم محصول جدلی و مصنوعی آن روح بورژوازی بود که گهگاه از ماورای قدرتهای بخصوص و از وجدانهای تاریخی ، سرنوشت بورژوازی را رسم میکند ) .

سال ۱۹۶۸ فرا رسید . مو بلندها در نهضت دانشجویی حل شدند ، بر فراز سگرهای خیابانی پرچم سرخ برافراشتند زبان آنها بیش از پیش رنگ « چیز های جسی » بخود گرفت ( چه گوارا مو بلند بود و غیره و ذالک ) .

سال ۱۹۶۹ . گشتار میلان ، مافیا ، جاسوسان سرهنگان یونانی ، همدستی مقامات وزارتتی ، توطئه های سیاه و دست راستی ، محرکین فاشیست . تعداد مو بلندها خیلی زیاد شده بود : هر چند ، هنوز از نظر عددی اکثریت نبودند ولی وزنه ایدئولوژیکی آنها تعیین کننده و حاکم بود . مو بلندها دیگر ساکت نبودند : سیستم علامتی موها دیگر تنها مبین تمامی ظرفیت ارتباطی و گویائی آنان نبود . بر عکس ، وجود فیزیکی آن موها فقط به نقش يك تمایز دهند ، آنها نزول کرده بود . به استفاده از زبان لفظی سنتی باز گشته بودند . و تصادفی نیست که میگویم زبان لفظی . بر آن تاکید میکنم . ارسال ۶۸ تا ۷۰ خیلی حرف زده شد ، آنقدر حرف زده شده است که حال دیگر میتوانند مدتی از آن صرف نظر کنند : نه وتوی حرافی و لفاظی را در آوردند ، لفاظی تبدیل به هنر و فصاحت جدید انقلابی شد ( گوشیم بیماری لفاظی مارکسیسم ! )

هر چند که موها - در آن هیاهوی لفاظی دیگر نمیتوانستند مستقلاً از خود سخن بگویند ، ولی من بخود فشار آوردم و ظرفیت کشف کننده خود را بکار گرفتم و کوشیدم در میان آن هیاهوی پیغام خاموش و مداوم آن موهای بلندتر شده را بگوش بگیرم .

اینك این موها چه میگفتند ؟ میگفتند : « آری ، درست است ، ما از « چیز های جسی » سخن میگوئیم ، مفهوم ما - هر چند که فقط یشتیان ساده آن مفاهیم پیغام های لفظی هستیم - مفهوم است جسی ... اما .. اما ... » .

بحث موهای بلند بدینجا ختم میشد : میبایستی خودم آنرا تکمیل کنم با آن « اما » ها به روشنی میخواستند دو چیز را بگویند .

۱ - « عدم امکان ما در بیان مسائل بیش از پیش ماهیت غیر عقلانی و پراگماتیک خود را نشان میدهد ، ما با سکوت خود برای « عمل » اهمیت اساسی قائل شدیم و این از نتایج و خصائل يك فرهنگ کاذب است ، و در نتیجه ماهیت دست راستی است » (۲) « فاشیستها هم مارا انتخاب کرده اند ، و این محرکین با انقلابیون لفاظ مخلوط شده اند ( کار لفاظی به عمل هم کشیده میشود ، علی الخصوص اگر به ترس کشیده شود ) : ما يك ماسک تکمیل هستیم ، و نه فقط از جنبه فیزیکی - جریان بی نظم و موج دار ماهه چهره ما را یکدست و تایید میکند بلکه حتی از نظر فرهنگی : در واقع يك فرهنگ کاذب دست راستی بخوبی میتواند با يك فرهنگ کاذب دست چپی اشتباه شود . »

خلاصه فهمیدم که زبان مو بلندها دیگر گویای « چیزهای جسی » نیست ، گویای چیزی دو پهلو و گنگ بود ، چپ - راست ، و زمینه ای مساعد برای نفوذ محرکین .

ده سال پیش ، فکر میکردم ، نفوذ يك محرك و جاسوس در میان مانس قبلی تقریباً غیر ممکن باشد ( مگر آنکه باز برگ خیلی ماهری باشد ) : چونکه تصور میکردم فرهنگ کاذب او حتی بصورت فیزیکی ، او را از ما متمایز کند . فکر میکردم بتوانیم او را از چشمپاش ، از دماغش ، و از آرایش موهایش بشناسیم . فکر میکردم میتوانیم خیلی زود ماسک را از چهره اش برگیریم و حشش را کف دستش بگذاریم . الان دیگر هیچ کاری ممکن نیست . دیگر هیچکس در دنیا نمیتواند با توجه به ظاهر فیزیکی يك انقلابی را از يك جاسوس تمیز دهد . چپ و راست از نظر فیزیکی بایکدیگر آمیخته شده اند .

به سال ۱۹۷۳ رسیدیم .

سیتامبر گذشته ، در اصفهان بودم ، در قلب ایران . کشوری که با اصطلاحی سخت کریه عقب مانده خوانده میشود و با اصطلاح دیگری به همان کراهت و زشتی در حال جهش تکاملی.

بر روی آن اصفهان ده سالی بیش - یکی از زیباترین شهر های دنیا، و شاید هم زیباترین - اصفهان جدید، مدرن و بسیار زشتی زاده شده است. ولی هنوز هم در خیابان ها ، سرمیز کارگاهها، در گردشگاهها ، طرف عصر ، هنوز جوانهایی دیده میشوند که دم سالی بیش در ایتالیا هم میدیدیم : بچه های موقر و بی نام و نشان ، بایس کله های زیبا و تمیز ، با چهره های زیبا و پاک و روشن و آراسته به حلقه زلفی باوقار و بیگانه . دفعتا شی که در خیابان اصلی شهر گردش میکردم ، دو موجود دهشت آور دیدم : نه اینکه دو موبلد حساسی باشند ، ولی بهر حال موهایشان را اروپائی زده بودند ، پس کله بلند و روی پیشانی کوتاه ، روغن زده و کشیده شده ، نادر حلقه مصنوعی و کثیف روی شقیقه و روی گوش .

این موها چه میگفتند ؟ میگفتند : «ما جزء این گداگن ها نیستیم ، ما جزء این فلک زده های عقب مانده نیستیم که هنوز در عهد بربریت بسر میبرند ! ما کارمند بانک هستیم ، ما دانشجو هستیم ، بچه پدرانی که با کار در شرکتهای نفتی پولدار شده اند ، ما اروپا را می شناسیم ، ما کتاب خوانده ایم . ما بورژوا هستیم . و اینهم موهای بلند ما بعنوان شاهی که مدرن بودن بین المللی و امتیازات ما را ثابت می کند .»

و بدین ترتیب این موهای بلند گویای «چیزهای دست راستی» بودند .

این دور بسته شد . فرهنگ کاذب قدرت ، فرهنگ کاذب اعتراض رادر خود جذب و آنرا تصاحب کرد : با مهارتی شیطنانی و صبورانه از آن مد ساخت ، که اگر نتوان آنرا دقیقا فاشیسم نامید ، لاقلا میتوان آنرا نوعی «راست افراطی» بشمار آورد .

به تلخی نتیجه گیری میکنم . این ماسک های منجر کننده ای که جوانها به چهره خود گذاشته اند ، و خود را در حد نقاشی های ناشایسته چهره فاحشه های پیر تنزل داده اند ، عملا ظاهر آنها را به صورتی در آورده است که همیشه آنرا فقط به حرفی محکوم کرده اند .

دوباره قیافه قدیمی کشیش ها ، قاضی ها ، افسرها ، آنارشیست های دروغین ، اوباش با اصطلاح نجیب زاده ، مزدوران و کلاهبرداران بورژوا پریدمانند . یعنی حکم محکومیت قاطع و بی تمایزی که جوانها علیه پدران خود اعلام کرده اند - که چیزی نیست مگر دستاورد

تاریخ تکامل و فرهنگ گذشته - و این سد غیر قابل عبوری که علیه پدران ساختند ، حاصلش فقط این بود که جوانها را به گوشه گیری کشاند ، و مانع ایجاد يك رابطه دیالکتیک با پدران خود گردید . فقط با این رابطه دیالکتیک - هر چند رنج آور است و افراطی - جوانها میتوانند به يك وجدان و آگاهی تاریخی از رسالت خود دست یابند ، و فقط باین صورت میتوانند از پدران خود سبقت بجویند و «فرا تر» روند . در عوض این گوشه گیری که خود را در آن بستند - در دنیائی جدا از دیگران ، در گوشه ای خاص جوانان - آنها را در واقعیت تاریخی موجود و نابود نشدنی بی حرکت و بی جنب و جوش نگاه داشت ، و این مسئله - بصورت قدرت - باعث انحطاط گردید . جوانها ، در واقع از پدران خود عقب تر رفتند ، در روح و روان خود وحشت و تسلیم پروراندند ، در پوشش ظاهر خود چنان رسم و رسوم زشتی را پذیرفتند که بازگشت آنها قابل تصور نبود .

امروزه این موهای بلند ، به زبان ناساخته و مصرانه خود و با «علامات» ، و در آرایش اوباشانه خود ، از «چیزهای» تلویزیونی و آگهی تبلیغاتی کالای تولید شده حکایت میکنند ، در این آگهی ها دیگر دیدن يك جوان مو کوتاه ابدی قابل تصور نیست : چنین موردی باعث وحشت قدرت حاکم میشود .

تاسفی عمیق و صمیمانه - و آکنده از ناامیدی - در قلبم احساس میکنم ولی باید بگویم : حال دیگر چهره هزاران و صدها هزار جوان ایتالیائی ، بیش از پیش شبیه قیافه منحوس آن جاسوس فاشیست بنام مرلینو شده است . آزادی آنها برای داشتن موهای بلند دیگر قابل دفاع نیست ، زیرا که دیگر صحبت از آزادی نیست . حال دیگر وقت آن رسیده که به جوانها بگویند که آرایش آنها نفرت آور است ، زبوننی است ، زشت است و با بهتر است بگویم ، وقت آن رسیده که جوانها بخود آیند ، و خود را از قید این اضطراب گناهکارانه و حقارت آمیز هرنگ جماعت شدن آزاد کنند .

پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال بلع علوم انسانی

